

۲

۳

۴

۵

۱۱

سال ۳۱۲

سال ۱۳۱۳، ۰

عالی (دانشسرا

کمیسیون خاص

آنان از آن پسر

دهند. بهار در

پرونده شادروا

قریب و... در آ

زندان با آن که

دانشگاه تهران

و اساسی آن ر

چاپ رسانیده،

که عنوان «است

استخدامی» (دی

وبی استفاده از

عکس آخر

چاپ شده است

یادداشتها:

۱- چاپ اول، ۱

چهارم، ۱۳۶۸، ناشر:

۲- سفینه فرخ،

## پس از خواندن کتاب

«از کاخهای شاه تا زندانهای انقا

به قلم احسان نراقی

کتاب «از کاخهای شاه تا زندانهای انقلاب» نوشته آقا:

— و به معرفی مجله فرانسوی *Le Point*، مورخ<sup>۲</sup> — شامل

اصلی: «در کاخهای شاه» (۱۵-۱۹۲) و «در زندانهای انقا

(۳۶۵-۳۶۸)، گاهشمار (۳۶۹-۳۷۶)، فهرست اعلام (۷۷)

فصول در یک صفحه، جمعاً در ۳۸۳ صفحه، در ماه نوامبر ۱۱

نویسنده کتاب که از سرشناسان فرهنگی رژیم گذ:

صاحب‌منصبان معتبر جهان سومی سازمان فرهنگی یونسکو

به زبان فرانسه روان و شیرینی نوشته شده دو دوره از زند:

چاشنی وقایع کناری شرح داده اند.

بر این کتاب از روز انتشار تا به حال و تا آن جا که ر

نقد،<sup>۳</sup> یک معرفی جامع،<sup>۴</sup> یک ردیه،<sup>۵</sup> و یک تکذیب‌نامه،

است. کسانی که می‌خواهند خلاصه جامعی از این کت:

شهرزاد در ماهنامه روزگارانو مراجعه کنند. بنابراین در نوشته

که احتمالاً از نظر صاحب‌نظران قبلی پنهان مانده و یا به آن

کتاب را می‌توان به دو گونه تقسیم بندی کرد به این

اول - تقسیم بندی بر اساس فصول کتاب

در این تقسیم بندی، نخست مقدمه ای کوتاه در سبب

پس از خواندن کتابی: «از کاخهای شاه تا زندانهای انقلاب»

آن آمده است. سپس بخش اول کتاب حاوی مشروح مذاکرات هشت جلسه دیدار مصنف محترم با محمد رضا شاه پهلوی است، که از دوشنبه ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۸ در ساعت ۳-۳۰ بعد از ظهر آغاز می شود و به چهارشنبه ۱۴ ژانویه ۱۹۷۹ در ساعت ۱۰-۳۰ صبح خاتمه می یابد. و متأسفانه یک «میان بخش»، این بخش کتاب را به دوباره تقسیم کرده است. این «میان بخش» توضیحی و توجیهی، بصورت ادعاینامه ای علیه خواهر توأمان شاه از یک سو، و لایحه دفاعیه مبسوط و مشروحی از همسر شاه از دیگری سو، تنظیم شده که کاملاً نظم تصنیف و حسن تألیف کتاب را مختل می سازد. و خواننده از خود می پرسد که مصنف محترم چگونه ناگهان دنباله آن گفتگوهای حساس و تاریخی را در وسط بخش اول رها کرده و به شرح مذاکرات خصوصی خود در طول سالها با ملکه و نیز نقل دلگیریهای ملکه از اطرافیان شوهر کامکار پرداخته اند و همچنین سیمایی ساخته اند از خواهری که به اعتبار خود «مورخ»، تاجدار اصلی اوست. و آیا حق نبود که آنهمه خاطره و تذکر «تاریخی - شایعه ای» در کنار دیگر پانویسهای کتاب می آمد؟ یا در کنار «ضمیمه»، ضمیمه ای دیگر با همین عنوان «میان همسر و خواهر» افزوده می شد.

بخش دوم کتاب که از این لغزش خالی ست شرح سه بار دستگیری و رهایی مصنف محترم به تفاریق ایام از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است که از دستگیری اول در آوریل ۱۹۷۹ آغاز می شود و به رهایی سوم در سپتامبر ۱۹۸۳ می انجامد و نشان منی دهد که ایشان با احتساب تقریبی تواریخ، بیست ماه و چند روزی را در زندانهای انقلاب بسر برده اند.

### دوم - تقسیم بندی محتوایی کتاب

در این تقسیم بندی، کتاب، این زیرفصلهای محتوایی را در بر دارد که ما به اختصار به هر یک اشاره ای می کنیم و می گذریم:

#### الف - مشاهدات و مذاکرات

در این قسمت نویسنده کتاب به نقل قولهایی از اشخاص مرده مانند، شاه، کچوری، اعدام شدگان اوین و... می پردازند که در حین گفتگو با ایشان چیزهایی گفته اند که صحت و سقم آنها با توجه به درگذشت آنان مشمول نکته المهدة علی الراوی می شود. اما در مورد اشخاص زنده که غالباً این روزها بصورت متهمان دهان دوخته در متن تمامی کتابهای خاطرات قرار می گیرند، ناچار باید اظهارات مصنف محترم را مستند و مقبول دانست مگر آن که آنان به دفاع از خود یا رد اظهارات ایشان برخیزند، چنان که آقای هوشنگ رام به این راه رفته است.<sup>۸</sup>

## ب - خاطره‌ها

در این خاطره‌ها گاه قوت «شایعه خاله‌زنگی» بر استحکام و نیز امانتِ راوی می‌چربد، فی‌المثل از این دست است: اظهارات هویدا به مصنف محترم کتاب پس از تلفن شاهزاده خانم اشرف به نخست وزیر برای پرداخت بدهی قمار او در کازینو یا اظهار اطلاع از آگاهیهای ملکه فرح دربارهٔ نفوذ و تأثیر اشرف در طلاق دو همسر پیشین شاه، فوزیه و ثریا.<sup>۱۰</sup>

## پ - اظهارنظرهای تخصصی

مصنف محترم در برخی از این اظهارنظرها حتی تا مراحل عالی روانکاوی پیش رفته و فرضاً موفق به کشف پیچیدگیهای «جنین دورانی» خواهر و برادر توأمان پهلوی شده‌اند که در نتیجه شاهزاده اشرف بصورت «من برتر» شاه درآمد و بدون داشتن رجولیت ظاهری عملاً تواناییهای مردانه از خود نشان می‌داده است،<sup>۱۱</sup> یا تحلیل روانی شاه خجول که شرم حضور بی‌حدش در مقابل دوربین تلویزیون سبب سردنمایی و غرور خودبینانه‌ای در چشم بینندگان می‌شده است.<sup>۱۲</sup>

## ت - ذکر ارتباطات خاص

مصنف محترم گاه اعمالی را به خود نسبت می‌دهند که از نهایت قابلیت و کاردانی ایشان در سطح زد و بندهای سیاسی بین‌المللی حکایت دارد و مدعی می‌شوند که در عرصه شطرنج سیاسی گاه شاه را «مات» کرده‌اند بدون آن که شاه بداند کدام فرزین فرزانه‌ای بی‌آن که حتی وزیر شده باشد پیاده‌وار او را وادار کرده که از اسب آرزو پیاده شود و بر نطق زمین رخ تسلیم نهد. ادعای نویسنده دربارهٔ ممانعت از سفر پمپیدو برای شرکت در جشنهای دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی<sup>۱۳</sup> از این مقوله است.

## ث - پیشگوییها و آینده‌نگریها

مصنف محترم می‌نویسند که «از سالها پیش می‌دانسته و حتم داشته‌اند که این‌گونه اعمال مشکوک (فعالتهای بنیاد پهلوی و خانواده شاه) خطر اضمحلال سلطنت را در ایران در بر خواهد داشت.»<sup>۱۴</sup> ایشان همچنین می‌نویسند که در دومین دیدار خود با شاه موضوع نطق معروف مشارالیه را بهنگام اصلاحات ارضی در سال ۱۹۶۲ در صحن حرم قم مطرح می‌سازند و از تندی حملهٔ ایشان به روحانیت سخن می‌گویند و متذکر می‌شوند که حتی معینان وزیر اطلاعات وقت تمامی آن نطق را به ملاحظات مملکتی از رادیو تلویزیون آن زمان پخش نکرد.

پس از ذکر این توضیح، مصنف محترم باز می‌نویسند که به شاه گفته‌اند روز بعد از

پس از خواندن کتابی: «از کاخهای شاه تا زندانهای انقلاب»

ایراد این نطق در قم، ایشان نوستر داموس وار به تنی چند از مخاطبان خود تفسیری به این شرح ارائه داده و گفته اند:

«این روز تاریخی را فراموش نکنیم، روزی که اعلیحضرت یک موج وسیع اسلامی

را در سراسر کشور علیه خود برانگیختند».<sup>۱۵</sup>

### ج - چاشنیهای کتاب

در این قسمت از محتوای کتاب به نکته‌های کناری و حاشیه‌ای جالب و خواندنی خاصی برخورد می‌کنیم که مطالعه آنها اسباب انبساط خاطر است و بهجت افزا. مثلاً مصنف محترم در کنار شرح خدمات علمی خود از قبیل تأسیس کلاسهای آموزش سطح عالی در زندان، از طب‌خیزیهای ابتکاری خویش نیز یاد می‌کنند و می‌نویسند من با استفاده از شانزده تخم مرغ سهمیه هم سفره‌هایم سه نوع املت در هفته به آنها می‌دادم که خیلی لذیذ بود. تکنیک من این بود که از موادی که در اختیار داشتم املت درست کنم از جمله سیب زمینی، گوجه فرنگی، پیاز و حتی سیب خوراکی و خرما و به این ترتیب، من بسته به الهام روزانه املت مکزیک، روسی، ایتالیایی عرضه می‌کردم.<sup>۱۶</sup>

در همین بخش است که زندانی جامعه‌شناس، حاجی رضا مسؤول زندان و چند پاسدار را که شیفته «علم آشپزی»<sup>۱۷</sup> - و نه هنر آشپزی که متداول است - ایشان شده بودند وادار می‌کنند که هرچه می‌توانند پیاز در جیبها و حتی داخل پیراهن خود بریزند و برای ایشان بیاورند زیرا عالم آشپزی باز به نقل از خود کتاب می‌گویند: «... دستور من این بود هرچه می‌توانید برای من پیاز بیاورید تا برایتان غذای خوشمزه تهیه کنم».<sup>۱۸</sup> و بخت بلند آن که، ظاهراً زندان جای خوب رویان نبوده است که خدای نکرده شعر شیخ در مورد «بوی پیاز از دهن خوب روی/ به بحقیقت که گل از دست زشت»، دست گلی به دست زندانی بدهد و جالب آن که ایشان معتقدند: «با مشغولیات آشپزی، من موضوع سرگرم کننده‌ای را به زندان برده بودم که می‌توانست برای زندانیان که هر دم در خطر افسردگی بودند کمک بزرگی باشد».<sup>۱۹</sup>

از همین مقوله است پاسداری و کشیک دادن ماهرانه مصنف محترم در ماه مبارک رمضان برای رؤیت تاج سلطنتی خالکوبی شده بر بازوی شورجه چاقوکش بهنگام وضوی صبح و افشای آن نابکار.<sup>۲۰</sup>

این اشاره‌ای بود به تقسیم محتوای کتاب. اما در خود کتاب چند مشکل تحقیق و تألیف وجود دارد که تصنیف کتاب را از جهت علمی دچار خدشه می‌سازد. فی‌المثل:

۱ - در همان آغاز کتاب وقتی مصنف محترم در دیباچه می‌نویسند که بعنوان «کارگر تاریخ»<sup>۲۱</sup> کوشیده‌اند تا وقایع را وفادارانه گزارش کنند بلافاصله به خرده‌های بجایی که نثر دانش از جهت اشکالات تاریخی بر کتاب گرفته است برمی‌گردیم و به منتقد نثر دانش حق می‌دهیم که بر عدم توجه ایشان به تاریخهای مهمی چون حمله متفقین به ایران - ۲۵ اوت ۱۹۴۱ و نه سپتامبر این سال - انگشت بگذارد و ما را نیز وادار کند که به اشتباه تاریخی دیگر ایشان اشاره کنیم که در آن گفته شده است:

«وهابیگری نوعی از اسلام بنیادگرایی سنتی است که مرکز آن در عربستان است و دو قرن است که با حکومت سلسله سعودی به قدرت رسیده است».<sup>۲۲</sup>

و متذکر نشویم که: اصطلاح وهابیگری اصطلاحی است که مستشرقان و مخالفان این نحله اسلامی برای این گروه از مسلمانان منشعب از مذهب حنبلی - پیروان محمد بن عبدالوهاب تمیمی - بکار می‌گیرند و آنان را به اعتبار نام عبدالوهاب، که به علت اقامت و تحصیل در اصفهان بغلط در برخی از تواریخ اصفهانی نیز خوانده شده، وهابی می‌گویند و حال آن که خود پیروان محمد بن عبدالوهاب خویش را «موحدون» می‌خوانند.

درست است که عبدالوهاب در حدود دو قرن پیش می‌زیسته است و هم در آن زمان خروج کرده، اما هنگام خروج او محمد بن سعود جد اعلای خاندان سعودی که در درعیه می‌زیست فقط با هفتاد خانوار از قبیله خود به او پیوست، و خروج وهابیها چندین بار توسط ایرانیان، عثمانیان، و مصریان سرکوب شد تا سرانجام در آغاز قرن حاضر یعنی از پس آن که در ۱۹۰۱ عبدالعزیز بن عبدالرحمن موفق شد با گروه اندکی بر نجد مسلط شود سلطنت آل سعود بر قسمت صحرائی عربستان آغاز گردید بی آن که شهرهای مهم و معتبر مکه و مدینه در اختیار ملک عبدالعزیز باشد. و تنها در ۱۹۲۴ بود که قوای او مکه و سپس در ۱۹۲۵ مدینه را مسخر شد و به کعبه‌داری جد ملک حسین هاشمی پادشاه فعلی اردن که شریف مکه نامیده می‌شد، خاتمه داد و نیز این در سال ۱۹۳۲ بود که ملک عبدالعزیز وحدت سراسر عربستان را اعلام کرد و نام قبیله سعودی را بر قسمت عمده جزیره العرب نهاد و «عربستان سعودی» را در جامعه جهانی بعنوان یک کشور خانوادگی به ثبت رسانید. بنابراین از حکومت رسمی و تاریخی سعودیها بر عربستان بیش از شصت سال نمی‌گذرد و در نتیجه نحله وهابی فقط شصت سال است که بعنوان مذهب حاکم در عربستان به قدرت رسیده است.<sup>۲۳</sup>

۲ - دیگر از نکات قابل ذکر، پانویسی است که در فصل «از رؤیا تا بیداری» آمده به

این شرح:

پس از خواندن کتابی: «از کاخهای شاه تا زندانهای انقلاب»

«اصطلاح شاهنشاه، شاه شاهان roi des rois یا امپراتوریکی از ابداعات آخرین

فرمانروای ایران بود که رعایایش او را همچنان بطور ساده شاه خطاب می کردند».<sup>۲۴</sup>

این لقب تعریف صرف نظر از اشتباه بزرگ تاریخی مصنف که محمد رضا شاه را واضح و لژه شاهنشاه می دانند از یک اشتباه ادبی نیز برخوردار است و آن این که ترجمه اروپایی کلمه «شاهنشاه» در حقیقت یک ترجمه تحت اللفظی از این کلمه است در حالی که در دوران اسلامی کلمه «شاهنشاه» مرادف شهریار، شاه، سلطان، پادشاه، خدایگان، خداوندگار، خسرو، و ملک در ادب فارسی مورد استفاده قرار گرفته است و این کلمه به هیچ عنوان اولویت و مزیتی بر ولژگان یاد شده ندارد، و در متون ادب فارسی قرینه ای در دست نیست که پادشاه کمتر از شاهنشاه است و یا شاهنشاه به فرمانروایی مقتدرتر و صاحب متصرفاتی وسیعتر از شاه اطلاق می شده است.<sup>۲۵</sup>

و ظریفتر از همه آن که خود مصنف محترم نیز در مقاله ای که بصورت «ضمیمه» در

کتاب آمده است کلمه «شاهنشاه» را مورد استفاده قرار داده اند.<sup>۲۶</sup>

۳ - نمی توانم با نقد نشر دانش در مورد آمار و ارقامی که در کتاب داده شده است و هیچ مأخذ و منبعی برای آن ذکر نگردیده موافق نباشم مگر آن که پذیرم مصنف محترم این اعداد را برای خالی نبودن عریضه و نشان دادن این که کارشان چندان «بی حساب» نیست، آورده اند، ضمن آن که به یک اشتباه منتقد نشر دانش که ناشی از ضعف ایشان در استنباط زبان فرانسه است نیز باید اشاره کنم.

منتقد نشر دانش در مورد خلیبانان ایرانی و عدد مربوط به آموزش آنان مرتکب اشتباه دریافت شده اند به این معنی که مصنف محترم کتاب «از کاخها...» از قول سپید سعید مهدیون نقل می کنند که هر خلیبان شکاری ایران باید حداقل دو یست و پنجاه ساعت پرواز تمرینی می داشت و هزینه هر ساعت پرواز - با احتساب سوخت و استهلاک - چیزی در حدود چهارهزار دلار می شد و به این طریق یک خلیبان ایرانی تا لحظه استقلال پرواز یک میلیون دلار خرج برمی داشت، و منتقد نشر دانش این طور استنباط کرده که هر خلیبان ایرانی برای هر ساعت پرواز تمرینی چهارهزار دلار می گرفته است.<sup>۲۷</sup>

در مورد همین اعداد بی مأخذ جا دارد که از مبالغه منفی عددی ایشان در مورد غذای زندان نیز ذکری بمیان آید، در جایی که می نویسند:

«روزی که برنامه غذای ما «چلو مرغ» بود در حقیقت یک جوجه برای هر شصت نفر زندانی در نظر گرفته می شد. ما، مسؤول غذای سلول را با علاقه و تفریح خاطر تماشا می کردیم که با چه عدالت و نصفیتی کار تقسیم جوجه را عهده دار می شد».<sup>۲۸</sup>

که بنظر می‌رسد واقعاً تقسیم یک جوجه میان شصت نفر اگر از محالات نباشد لااقل از معجزات روزگار «آمدادهای غیبی» ست.

۴ - اگر کتاب را بدقت بخوانیم نمی‌توانیم از برخی اشتباهات ترجمه از فارسی به فرانسه مصنف محترم نیز غافل بمانیم. فرضاً ایشان در مورد ناهار زندان توضیح می‌دهند که:

«هنگام ظهر پاسدار دیگری با دیگ بزرگی برنج در مقابل در سلول ما ظاهر می‌شد و برای هر زندانی یک «ملاقه» برنج تحویل مسؤل سلول می‌داد».<sup>۲۹</sup>

که بنظر می‌رسد ایشان واژه Louche بمعنای ملاقه را بجای واژه Ecumoire یعنی کفگیر بکار برده‌اند، چه آن اولی، خاص کشیدن غذاهای مایع مانند آش و آبگوشت است و این دومی برای کشیدن برنج بکار می‌رود، و تنها بهنگام پخت برنج در دیگهای بزرگ و کشیدن برنج آماده دم در آبکش یا سبد از وسیله‌ای ملاقه مانند به نام آبگردان استفاده می‌شود.

۵ - مصنف محترم همچنین در مورد ذکر دو مثال در کتاب خود خاصه خرجی کرده‌اند و لابد بنا بر ملاحظاتی اسم دو تن را که به آنها اشارات طولانی داشته‌اند نیاورده‌اند.

یکی از این دو تن شاعر و نویسنده با استعداد و سرشناس دست چپی ست که مورد توجه ملکه فرح پهلوی ست و ایشان از مصنف محترم کتاب می‌خواهند که به شاعر کمک کرده، او را به عضویت هیأت آموزشی دانشگاه جدیدالتأسیس همدان درآورند یا مدیریت موزه هنرها و فرهنگ عامه را برای وی دست و پا کنند. اما به نوشته ایشان از آن جا که این شاعر با همه استعدادهایش هیچ مدرکی نداشت و حتی دیپلم دبیرستان هم در دستش نبود، به ملکه توصیه می‌کنند که به شاعر مورد علاقه خود از طریق دیگری کمک نمایند و ظاهراً این توصیه مؤثر می‌افتد. به نوشته مصنف محترم «قبلاً هم کمک مالی قابل توجهی به او کرده بودند و شاعر با دریافت آن کمک توانسته بود به اروپا مسافرت کند و اعتیاد خود را درمان بخشد».<sup>۳۰</sup>

نفر دیگر که باز از او نامی بمیان نمی‌آید، کسی ست که ملکه فرح با انتخاب او به ریاست دفتر خود، در حقیقت رقیب هریدا را که سالها برای جانشینی او در تلاش بوده به خود نزدیک می‌سازد، و مصنف محترم از این سوء انتصاب چنان متأسف می‌شوند که می‌نویسند:

«بدین گونه شهبانو که میل داشت ملکه فقرا و همه مردم باشد علی‌رغم خواست خود به

پس از خواندن کتابی: «از کاخهای شاه تا زندانهای انقلاب»

توطئه‌هایی درآمیخته شده بود که به هیچ وجه علاقه‌ای و ذوقی به آنها نداشت». ۲۱  
و برآستی خواننده حق دارد از خود سؤال کند در حالی که در کتاب ۳۶۴ نام زنده و  
مرده آمده است، این دو تن چرا از نوعی پرده‌پوشی ملاحظه کارانه دوستانه برخوردار  
شده‌اند؟

۶ - با وجود توضیحی که در مورد رعایت رسم الخط سنتی فرانسوی جهت اسماء  
خاص کتاب در صفحه ۶ آمده است نمی‌توان از نوعی ابتکار عجیب مصنف محترم در  
فهرست یادی نکرد.

در فهرست اعلام کتاب، القاب فارسی، که معمولاً اسماء مرکب هستند و در حکم کلمه  
واحد به دنبال نام شخص می‌آیند، به دو بخش تقسیم شده و در نتیجه لقب بصورت نام و  
نام خانوادگی مورد استفاده مصنف محترم قرار گرفته است. برای مثال در حرف K  
برمی‌خوریم به کلمه Kabir که نام خانوادگی تلقی شده و کلمه Amir که به سیاق  
دیگر اسامی نام است. در نتیجه، مراجعه‌کننده‌ی فرنگی، شخصیت تاریخی ایران یعنی  
میرزا تقی خان هزاوه‌ای ملقب به وزیر نظام و بعداً امیر نظام و سپس امیرکبیر را با نام  
آقای «کبیر» می‌شناسد که اسم اول او هم «امیر» است، یا میرزا ابوالقاسم قائم مقام  
فراهانی را به نام آقای Magham که اسم اولش Ghaem است بجا می‌آورد. ۲۲  
چنین است آوردن «لقب» ژنرال فرانکو بجای «نام» او در فهرست اعلام:  
Franco, Caudillo که در خود متن - پانویس صفحه ۴۱ - فقط از او بـ  
نام فرانکو یاد شده و لقب Caudillo در معنای «قائد نظامی» لقب اسپانیایی ژنرال  
فرانسیسکو فرانکو باهامونده فرمانروای معروف اسپانیاست.

### سیما و اندیشه‌های نویسنده در آینه کتاب

حوران بهشتی را دوزخ بسود اعراف  
از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

● کتاب را که فرومی‌بندی و به نیک و بد آن می‌اندیشی، می‌بینی که مصنف محترم  
کتاب مانند خیل انبوهی از گناهکاران بیگناه روزگار ما در برزخی بسر می‌برند که برای  
حوران بهشتی دوزخ است و برای دوزخیان بهشت.

● بلا تکلیفی برزخی، مصنف محترم را در همه جا دچار ضعف تصمیم می‌کند به نحوی  
که نمی‌توان دریافت این دل‌شیفته زمره‌های انقلاب که پنهان از چشم همه به دیدار شاه



می‌آیند، برای نجات و استمرار سلطنت او در کاخهاست یا برای محاکمه او و تیر خلاص به شقیقه سلطنت خالی کردن.

● تأثیر ناخودآگاه «چنان با نیک و بد خو کن» عرفی در تفکر مصنف محترم به حدی است که ضمن برشماری تمام معایب سلطنت مستبد، باز تنها راه چاره را به اعتبار مقاله‌ای که ضمیمه کتاب خود کرده‌اند در مشروطیتی می‌دانند که علی‌رغم هفتاد سال تجاوز به آن، تنها وثیقه تعادل و تفاهم میان ایرانیان تواند بود. ۳۲ که طبعاً این مشروطیت پادشاهی هم دارد.

● الحق باید گفت که این عرفی وار اندیشیدن مصنف محترم تا به آن حد در کتاب قوی است که — به قول عوام بعد از صد سال — هم مسلمانان جمهوری اسلامی آرزوی شستن ایشان به زمزم دارند و هم هندوان مخالف مسلمانان خواستار سوزاندن ایشان به آتش اند.

● سیمایی که از مصنف محترم پس از خواندن این کتاب به دست می‌آید تفاوت چندانی با سیمای نویسنده غربت غرب و آنچه خود داشت (دو کتاب دیگر مصنف محترم که در رژیم پیش چاپ شده است) ندارد و معلوم می‌شود که «زندانیهای انقلاب» در ایشان استحاله‌ای بوجود نیاورده و از برزخ به بهشت رهنمونشان نشده است.

● بر اساس اندیشه‌های کتاب ما با یک متفکر جهان‌سومی مواجه می‌شویم که با سنگینی کوله بار شریعت و طریقت می‌خواهد سربالایی تند توسعه و تکنولوژی را پیماید و هر کجا که پای رفتارش به سنگ خورد حدیثی، روایتی، شعری، شکایتی از کوله بار «فرهنگ مادری» بیرون بیاورد و دل خسته و امانده را بدان تسلی دهد و چنین است که ایشان ناگزیر برای بیرون جستن از معركة «دوگانگی اندیشه در یگانگی تن» کتاب را در هر دو قسمت کاخ و زندان از آدمهای «خوب» و «بد» پر می‌کنند و از هر یک از خوبها و بدها با مهارت داستانسرای چیره‌دست برای ارائه اندیشه خود بهره می‌گیرند. این خوبها و بدها در سراسر کتاب حضور دارند و به قول منتقد کیهان لندن، با اینها که نیکی و بدی‌شان بر اساس قضاوت مصنف محترم است آشنا می‌شویم:

● از آدمهای خوب ملکه فرح، امیرعباس هویدا، رضا قطبی، سرلشکر پاکروان، زندانیان کجویی، حاجی رضا مسؤول زندان، حجت الاسلام ناظم زاده حاکم شرع را می‌توان نام برد.

● از آدمهای بد شاهزاده خانم اشرف پهلوی، ارتشبد نصیری، حسن گشتاپو، شاهزادگان غلامرضا و عبدالرضا، چاقوکش شورجه، و آن رجل مجهول الهویه رئیس دفتر ملکه فرح را می‌توان شماره کرد.

پس از خواندن کتابی: «از کاخهای شاه تا زندانهای انقلاب»

● طرفه این که دو قطب اصلی کاخ و زندان یعنی شاه و خمینی هر دو مانند مصنف محترم از برزخیانند. شاه هم بد است و فاسد و متجاوز به قانون، و هم خوب است و اهل مباحثه و با حسن نیت، و خمینی هم خوب است و معتقد به عدم همکاری با دشمن ایران یعنی صدام در زمان شاه و معتقد و پایبند به حرفی که می‌زند، و هم بد است و زیاده‌طلب و وعده‌شکن.

● این دوگانگی شخصیت‌های اصلی خیلی طبیعی‌تر و دلچسب‌تر از یک طرفه بودن بدها و خوبها در موردی است که اشاره شد. و شاید همین عدالت در قضاوت در حق قهرمانان اصلی است که اثر را خواندنی و جذاب می‌سازد مانند یک رمان.

● اما این، نه یک رمان پلیسی است به اعتبار نشر دانش و نه یک مجمع الجزایر گولاک، به اعتبار کیهان لندن، بلکه ساختمان و چاشنیهای وقایع در آن، کتاب را به چیزی شبیه کنت مونت کریستو اثر الکساندر دوما و وضعیت قهرمان دوما با «آبه فاریا» در زندان نزدیک می‌سازد و در این راه عنوانهای وصفی فصول که به رمانتیسیم هوگو و دوما خیلی نزدیک است به کمک فرضیه ما می‌شتابد. عنوانهایی مانند «گل‌های قالی»، «به ملت شلیک نکنید»، «در گوادولوپ چه می‌گذرد؟»، «و یزا برای مصر»، «غافلگیریهای بیمارستان محبس»، و «دهلیز دلهره» نمک قصه را در این اثر بظاهر نقل خاطر و در حقیقت ارائه تأملات مصنف محترم جامعه‌شناس افزون می‌سازد.

● صراحت، جرأت، طاقت از روبرو به مسائل نگریستن، تطابق بسیاری از قرینه‌ها با واقعیت، از دقت مصنف محترم حکایت دارد.

● در مقابل صحت، اصالت، حسن باور و قبول مطالبی که به این و آن اسناد داده شده باید که از طرف زندگان تأیید شود و بر درگذشتگان نیز دسترس نیست تا شاهین ترازی عدالت قضاوت درستی انجام دهد.

● اسباب بسی تأسف است که کتاب با تأخیر زمانی بسیار منتشر می‌شود و در نتیجه در این فاصله، بسیار کتابها در تجزیه و تحلیل عوامل انقلاب ایران نوشته شده که بسیاری از نظرات و پیشگوییهای مصنف محترم را بطور علمی‌تر، سنجیده‌تر و قابل قبول‌تر مطرح ساخته‌اند. ای کاش ایشان بلافاصله پس از خروج از زندان و سفر به خارج کمر همت بر این مهم می‌بستند تا دهان بدگویان احتمالی که تحلیلهای کتاب را به علت مرور زمان «کهنه» و «تکراری» خواهند خوانند، بسته شود.

## یادداشتها:

- ۱- Ehsan Naraghi, *Des Palais du Chah aux Prisons de la Revolution*, Edition Ballard, Le Nadir, Collection Dirigee par Jean-Pierre Peroncel-Hugoz, Paris, Oct. 1991, pp. 383  
Le Point, No. 1012, Fevrier 1992, pp. 8-14.
- ۲- «از قصرهای شاه تا زندانهای انقلاب»، روزگارنو، پاریس، شماره‌های ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، بهمن، اسفند ۱۳۷۰ و فروردین ۱۳۷۱.
- ۳- پروجیدی، آزاد، «نگاهی از پاریس به کاخ نیاوران و زندان اوین»، نشر دانش، تهران، سال دوازدهم، شماره دوم (بهمن و اسفندماه ۱۳۷۰)، ص ۱/۵۹ هـ. و، «نگاهی از درون به دور زیم»، گیهان چاپ لندن، شماره ۳۸۳، آذر ۱۳۷۰، ص ۵.
- ۴- شهرزاد، س.، «از قصرهای شاه تا زندانهای انقلاب»، روزگارنو، پاریس، شماره‌های ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، بهمن، اسفند ۱۳۷۰ و فروردین ۱۳۷۱.
- ۵- سلطانی، کتانه، «درختیانت و خبیانت روشنفکران»، گیهان چاپ لندن، شماره ۳۹۴، ۲۵ اسفند ۱۳۷۰، ص ۶.
- ۶- رام، هوشنگ، «نامه آقای هوشنگ رام»، روزگارنو، پاریس، شماره ۱۲۲، فروردین ۱۳۷۱، ص ۸۹.
- ۷- پوروالی، اسمعیل، «یک پاتویس ضروری»، روزگارنو، پاریس، شماره ۱۲۱، اسفند ۱۳۷۰، ص ۴۲.
- ۸- رک. پاتویس ۶.
- ۹- نراقی، احسان، «از کاخهای شاه تا زندانهای انقلاب»، انتشارات بالار، مجموعه لونا دیر، پاریس، ص ۸۸.
- ۱۰- همان کتاب، ص ۸۸.
- ۱۱- همان کتاب، ص ۹۱.
- ۱۲- همان کتاب، ص ۴۸.
- ۱۳- همان کتاب، ص ۴۵.
- ۱۴- همان کتاب، ص ۷۲.
- ۱۵- همان کتاب، ص ۱۷.
- ۱۶- همان کتاب، ص ۳۵۲.
- ۱۷- همان کتاب، ص ۳۵۲ "Science culinaire".
- ۱۸- همان کتاب، همان صفحه.
- ۱۹- همان کتاب، همان صفحه.
- ۲۰- همان کتاب، ص ۳۳۶.
- ۲۱- همان کتاب، ص ۱۰.
- ۲۲- همان کتاب، ص ۲۰، پاتویس ۷.
- ۲۳- با استفاده از منابع مختلف و با تکیه اساسی بر مقاله Wahhabiya در *Shorter Encyclopaedia of Islam*، ص ۶۱۸ - ۶۲۱.
- ۲۴- نراقی، احسان، «از کاخهای شاه تا زندانهای انقلاب»، ص ۱۵.
- ۲۵- به نقل از استاد صاحب نظر آقای دکتر جلال متینی که شواهد چندی از کتب ادب فارسی بعد از اسلام در تصدیق این نظر به این شرح ارائه فرمودند:  
عبدالدوله (۳۳۸ - ۳۷۲ ه.ق.) معروفترین پادشاه آل بویه را شاهنشاه می‌گفتند، زیرا خلیفه عباسی وی را به لقب قلیک ملقب ساخته بود.
- (تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا اواخر قاجاریه، عباس اقبال آشتیانی، بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات خیام، ص ۱۶۷).

پس از خواندن کتابی: «از کاخهای شاه تا زندانهای انقلاب»

و از جمله در این بیت، متنی شاعر معروف عرب، عضدالدوله را «شهنشاه» خوانده است:

ابا شجاع بفارس عضدالد  
ولت فتننا خسرو شهنشاهها  
(بیت به نقل از فرهنگ فارسی دکتر معین، ذیل «فتاخسرو»)

بسر در می‌کند زندان قلندر باشند  
که سنانند و دهند امر شاهنشاهی  
بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم  
که سر تا پای حافظ را چرا در زرنمی گیرد  
(دیوان حافظ، باهتمام انجمن شیرازی، ابوالقاسم، چاپ سوم، تهران، جاویدان، بترتیب ص ۲۵۷، ۷۴)

«... دستخط مبارک را زیارت کردم و عرضۀ نواب را هم خواندم. به دو جهت نواب در عرض خودشان ظاهر محق نیستند. اولاً مادر شاهنشاه روحنا فداه یکی است. ثانیاً مانند خدیجه در طهران بی حضور شاهنشاه ظاهر مصلحت نیستند. زنان هم در کنیزی والده شاهنشاه همین حکم را دارند. و حال آن که شاهنشاه خیردار و شاهد هستند...»

(ازنامه میرزا تقی خان امیرکبیر به ناصرالدین شاه، یادداشت‌های

دکتر قاسم غنی، لندن ۱۳۶۲/۱۹۸۳، ج ۱۰، ص ۴۸۵)

«صورت تلگراف جناب میرزا [میرزا حسن مجتهد شیرازی ساکن سامره عراق] که سه ماه قبل زده بود از این قرار

است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. بتوسط حضرت اسعد امجد والا نایب السلطنه دام اقباله العالی بشرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه می‌رساند...»

روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ص ۷۸۰.

«اصل یازدهم [از قانون اساسی مصوب ۱۲۸۵ شمسی] - اعضای مجلس بدو که داخل مجلس می‌شوند باید به ترتیب ذیل قسم خورده و قسمنامه را امضا نمایند. ما اشخاصی که در ذیل امضا کرده‌ایم خداوند را به شهادت می‌طلبیم و به قرآن قسم یاد می‌کنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق این نظامنامه محفوظ و مجری است تکالیفی را که به ما رجوع شده است مهیا امکان با کمال راستی و درستی و جد و جهد انجام بدهیم و نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاه متبوع عادل منعم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننماییم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فواید مصالح دولت و ملت ایران...»

«اصل دوم [از متمم قانون اساسی مصوب ۱۲۸۶ شمسی] - مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت

امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و...»

(قانون اساسی و متمم قانون اساسی، چاپ تبریز، خرداد ۱۳۵۷)

صاحبقران شرف رضاشاه پهلوی شاهنشاهی که سایه خلاق اکبر است

(بهار، محمد تقی، ملک الشعراء، دیوان بهاره، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۶۹۷)

۲۶ - نراقی، احسان، «از کاخهای شاه تا زندانهای انقلاب»، ص ۳۶۶.

۲۷ - نشر دانش، ص ۶۳.

۲۸ - نراقی، احسان، «از کاخهای شاه...»، ص ۲۷۲.

۲۹ - همان کتاب، ص ۲۹۰.

۳۰ - همان کتاب، ص ۹۴.

۳۱ - همان کتاب، ص ۹۸.

۳۲ - همان کتاب، ص ۳۶۶.